

اعتصاب، شورا و تسخیر مراکز کار

ناصر پایدار

یکشنبه دهم شهریور ۱۳۸۷

مبارزه طبقاتی، اعمال قدرت طبقات اساسی متضاد علیه یکدیگر است. در درون جامعه سرمایه داری دو طبقه کارگر و سرمایه دار هستند که دو قطب متخاصم این پیکار را تعیین می کنند. جنبش کارگری بر همین اساس در بنیاد خود یک جنبش ضد سرمایه داری است اما این جنبش به طور مستمر و از همه سو در معرض پرتاب شدن به خارج از مدار مبارزه طبقاتی و غلطیدن به ورطه راهبردها و راه حل های رفرمیستی است. تسلط افکار، تحلیل ها و راهبردهای بورژوائی در جامعه کاپیتالیستی یکی از مهم ترین زمینه های وقوع این لغزش ها است. این افکار و افق نمائی ها به طور معمول در چهارچوب آنچه بورژوازی و نمایندگان حاکم فکری و سیاسی این طبقه به طور رسمی طرح می کنند، محدود نمی ماند، بخش هایی از بورژوازی و نمایندگان سیاسی آنها در موقعیت اپوزیسیون قرار دارند. این تندنس ها و اپوزیسیون ها برای برنامه ریزی نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی شیوه تولید سرمایه داری راهبردها، معیارها و مبانی خاص خود را دنبال می کنند. از مشخصات بسیار بارز و مشترک تمامی این اپوزیسیون ها یکی هم این است که برای پیشبرد مقاصد خود و برای سنگین کردن کفه رقابت به نفع خویش، یک راست به سراغ طبقه کارگر می روند، با تمامی امکاناتی که دارند تلاش می کنند تا محتوای اپوزیسیون نمائی خود در جامعه را به بستر اعتراض توده های کارگر نقب زنند و از ورای این حفاری کل قوای طبقاتی پرولتاریا را به اردوگاه خود منحرف سازند. اشکال مختلف سوسیالیسم بورژوائی از روایت اردوگاهی سوسیالیسم گرفته تا تبیین تروتسکیستی، مائوئیستی، آنارشیتی، آنارکوسندیکالیستی، رفرمیسم چپ و صور بسیار متنوع نقد دموکراتیک اردوگاه شوروی سابق، همه و همه تاریخاً این چنین کرده اند. همه آنها در راستای انحراف مبارزه طبقاتی پرولتاریا از محور واقعی کارزار ضد کار مزدی ایفای نقش نموده اند. رفرمیسم سندیکالیستی نیز از دیرباز تا امروز به صورت میثاق توافق کل این طیف یک عامل مخرب سلاخی مبارزه توده های کارگر به نفع نظام سرمایه داری بوده است. دیکتاتوری هار سرمایه در وسیع ترین بخش جهان در یک سو و وجود تندنس ها و راهبردهای سوسیال بورژوائی مذکور در سوی دیگر بعلاوه آنچه که بالاتر اشاره کردیم همه و همه دست به دست هم داده اند و موقعیت فاجعه بار کنونی را بر جنبش طبقه کارگر تحمیل کرده اند. جنبش کارگری زیر فشار این اپوزیسیون بازی ها و افق آفرینی ها از تمرکز قوا بر محور واقعی پیکار ضد کار مزدی بازمانده است و به جای چالش رادیکال نظام بردگی مزدی، طوق ماندگاری سرمایه را بر دست و پای خود قفل زده است. این جنبش در بخش وسیعی از دنیا تا سطح هیزم بیار معرکه جدال میان جناح های مختلف سرمایه عقب نشسته است.

مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه محتوای کنکرت خاصی دارد. هر کشمکش توده های کارگر با سرمایه لزوماً تجلی مبارزه طبقاتی و ضد سرمایه داری آنان نمی باشد. فراموش نکنیم که هر سطح جدال و ستیز کارگران می تواند ضد کار مزدی باشد، اما می تواند هم که ضد کار مزدی نباشد. مرز میان رویکرد سرمایه ستیز پرولتاریا در یک سوی

و فرمیسم سندیکالیستی و اشکال مختلف سوسیالیسم بورژوائی در سوی دیگر نیز در همین جا مین گذاری می گردد. اولی بر آن است که جنبش کارگری در اساس خود ضد سرمایه داری است و هر اعتراض و عصیان و جنب و جوش کارگران می تواند و باید بر محور ضد کار مزدی سنگر گیرد، در این راستا به پیش تازد، سازمان یابد و آگاه گردد، با قطب نمای لغو کار مزدی گام بردارد و در هر گام استخوانبندی طبقاتی خود را نیرومندتر سازد و این مسیر را تا سردادن شیپور جنگ آخر با سرمایه ادامه دهد. دومی یعنی فرمیسم راست و چپ متشکل از طیف گسترده نیروهائی که بالاتر اشاره کردیم، عکس این را تبلیغ و پراستیک می کنند. در این میان بسیار مهم است که بر روی شاخص ها و تمایزات بنیادی مبارزه طبقاتی پرولتاریا یا جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر اندکی درنگ کنیم.

درونیای این جنبش، اعمال قدرت طبقاتی علیه روند کار سرمایه و ساختار نظم تولیدی، سیاسی و اجتماعی فرارسته از فرایند تولید اضافه ارزش است. اگر در نظام سرمایه داری اصل رابطه سرمایه است که نقطه شروع و رجوع همه چیز را تعیین می کند در مبارزه طبقاتی پرولتاریا نیز دقیقاً اصل تعرض به شالوده کار مزدی است که باید گرانگاه واقعی همه جنب و جوش ها و نقطه شروع و رجوع تمامی چالش ها واقع شود. اعمال قدرت طبقاتی علیه کار مزدی دارای یک مضمون کنکرت پراستیک است و متضمن آن است که هر مبارزه توده های کارگر علیه هر میزان شدت استثمار و ستمکشی یا بی حقوقی های ناشی از وجود نظام سرمایه داری در عین حال نقش حلقه ای از زنجیره پیکار سراسری طبقه کارگر علیه اساس کار مزدوری را ایفاء نماید. جنبش کارگری در واقعیت وجودی خود دارای این ظرفیت است و روند مبارزات توده های کارگر می تواند و باید با این شاخص همراه باشد. کارگر به حکم شرائط زندگی و کار و هستی اجتماعی اش در جبهه متعارض با سرمایه است، او فروشنده نیروی کار است. سود افزون تر سرمایه در گرو بهای هر چه ارزان تر نیروی کار اوست، هر ریال اضافه ارزش بیشتر سرمایه نیازمند تشدید عمیق تر استثمار اوست. کل منافع وی و سرمایه بر محور تضاد و تعارض می چرخد. این امر در همان حال بدین معنی است که رویکرد سازش و ممانشات در بنیاد خود طوقی است که بر دست و پای جنبش کارگری نهاده می شود. درست به همان سان که مثلاً یک بیماری صعب العلاج می تواند بالندگی جسمی و روانی یک انسان را به کلی مختل یا حتی متوقف سازد و سرانجام شخص بیمار را راهی دیار مرگ کند. فرمیسم راست سندیکالیستی و راه حل های چپ نمایانه سوسیال بورژوائی از جمله تمامی خط و نشان هائی که « احزاب و جریانات موجود چپ » در پیش پای طبقه کارگر پهن می کنند، همگی نقش همین بیماری را بازی می کنند. همه این ها سنگ بنای حیات خود را بر نفی سرمایه ستیزی خودپوی جنبش کارگری استوار ساخته اند. آنان به این کار نیاز دارند زیرا اولاً نمایندگان بخش هائی از بورژوازی هستند و قبول سرمایه ستیز بودن جنبش خودجوش طبقه کارگر را به زیان خویش می بینند. ثانیاً برای برنامه ریزی نظم تولیدی، سیاسی و مدنی سرمایه داری روایت خاص خود را دارند و همین برنامه ریزی را سوسیالیسم و کمونیسم نام نهاده اند. ثالثاً برای جایگزینی برنامه ریزی موجود کار و تولید سرمایه داری با شکل مطلوب و دلخواه خود نیاز به آلت فعل قرار دادن طبقه کارگر دارند، رابعاً انفصال این طبقه از سازمانیابی ضد کار مزدی را یک شرط لازم دوام و استحکام پایه های قدرت خویش در صورت پیروزی احتمالی و گرفتن جا در دل ماشین دولتی سرمایه می بینند. این جریانات به همه این دلایل بنیاد سرمایه ستیزی خودجوش جنبش کارگری را نفی می نمایند. در یک کلام نفی واقعیت سرمایه ستیزی خودپوی مبارزه طبقاتی توده های کارگر گفتگویی است که از سوی فرمیسم راست و چپ بر جنبش کارگری تحمیل

شده است، در حالی که این جنبش در پویه واقعی خود از تمامی ظرفیت لازم برای انطباق پروسه پیکار روز علیه شدت استثمار و مظالم سرمایه با استراتژی طبقاتی ضد کار مزدی برخوردار است. وقتی توده های کارگر در مبارزه علیه سطح نازل بهای نیروی کار خواستار گره خوردن دستمزدها با محصول اجتماعی سالانه تولید طبقه خویش می گردند، عملاً روند ارزش افزائی سرمایه را آماج تعرض قرار می دهند. دلیل این امر روشن است. توسعه انباشت و خودگستری، شاخص ذاتی سرمایه است. سرمایه در پروسه بازتولید باید مستمراً به نیاز توسعه خود پاسخ گوید. وقتی که کارگران در جدال برای افزایش دستمزدها، محور محصول اجتماعی کار و تولید را هدف هجوم خود می سازند، نیازها و ملزومات روند ارزش افزائی و توسعه انباشت، مورد حمله آنها قرار می گیرد. مبارزه برای دستمزد با این رویکرد و مضمون به هر درجه از پیروزی که دست یابد در راستای اختلال روند بازتولید سرمایه نقش بازی کرده است و موقعیت سرمایه را در مقابل جبهه پیکار ضد کار مزدی کارگران تضعیف نموده است. کاملاً بجاست اگر گفته شود که توده های کارگر در فرایند مبارزات روزمره خویش دلیلی نمی بینند که به سراغ میزان محصول اجتماعی کار و تولید خود بروند. اساساً معنای این عبارت را هم درست متوجه نیستند و حتی دانستن آن را معضل خود نمی دانند. کل صدر و ذیل مشکل آنها در کمی دستمزد و عدم کفایت بهای نیروی کارشان برای تأمین معاش روزمره خلاصه می گردد و به همین دلیل نیز رفع همین کمبود و عدم کفایت را موضوع مبارزه روز خویش می سازند و....

شکل بیان فوق در باره مبارزات جاری طبقه کارگر در عین حال که گوشه هائی از حقایق را منعکس می کند اما در اساس خود عوامفریبانه است. در نظام سرمایه داری چنین نیست که تمام معضل توده های کارگر در نامتوازی میان دستمزدها و بهای کالاهای مورد نیاز آنان خلاصه گردد! از این گذشته حد و حدود نیازهای معیشتی و انتظارات رفاهی کارگران نیز در هیچ کجا با هیچ مرز مقدسی توسط آنان مین گذاری نشده است، بالعکس همه جا سرمایه داران و دولت آنها هستند که این مرز را به وجود می آورند، مین گذاری می کنند و عبور توده های کارگر از آنها را با ارتش و زرادخانه های نظامی یا از طریق اتحادیه های کارگری و نهادهای نظم مدنی و اجتماعی سرمایه در هم می کوبند.

استدلال یاد شده فقط در جائی با واقعیت مماس می گردد که کارگران به طور معمول و به ویژه در سطح نازل آگاهی و موقعیت ضعیف جنبش طبقاتی شان، برای افزایش دستمزد یک راست به سراغ محاسبات آماری محصول کار و تولید خود نمی روند، زیرا که افکار مسلط بر فضای کار و زندگی و اندیشه آنها تا توانسته است مبادی ورودی این نوع جستجوها را از برابر دیدگان آنها دور کرده است. این همه صدر و ذیل درستی ادعای فوق است اما عمق و دامنه نادرستی هایش به طور واقعی بی مرز است. قبل از هر چیز سرشت شیوه تولید سرمایه داری را به صورت وارونه تصویر می کند. این حرف که گویا سرمایه داری قادر به انطباق مستمر ملزومات ارزش افزائی و خودگستری خود با حل مشکلات معیشتی کارگران ولو در نازل ترین میزان ممکن آن است، زشت ترین دروغ تاریخ است. برای اثبات دروغ بودن این ادعا دنیائی تحلیل و حقایق بدیهی در پیش روی ماست اما وجود ۳ میلیارد سکنه گرسنه و در حال مرگ کره زمین از هر استدلال دیگری در این زمینه برنده تر و عینی تر است. توده های کارگر به گاه مبارزه برای افزایش دستمزد لزوماً دیوان محاسبات محصول کار خود را پیش روی سرمایه باز نمی کنند اما آنان زندگی می خواهند، رفاه و آسایش و تضمین معیشت و حق و حقوق انسانی طلب می کنند. از جنگ و جنایت و تبعیضات اجتماعی و وجود طبقات نفرت دارند، از اینکه فاقد تأثیرگذاری و حق دخالت در سرنوشت کار و زندگی خود باشند بسیار ناراضی هستند. این

انتظارات یا بالعکس نارضائی‌ها، هیچ حصار مهر و موم شده‌ای را هم به عنوان نقطه فرجام خود تعیین ننموده است. دامنه و برد هر کدام آنها از تمکین به نازل‌ترین سطح زندگی در جهنم سرمایه‌داری شروع می‌شود و تا الغاء کامل کار مزدی و جامعه‌سالاری شورائی سوسیالیستی قابل‌تداوم است. نقش آگاهی و عنصر آگاه در درون جنبش کارگری هم دقیقاً در همین جا مطرح می‌گردد. بر امتداد دامنه همین توقعات و اعتراضات است که عنصر آگاه افق لغو کار مزدی را در پیش روی جنبش باز می‌کند و برای رشتن و بافتن مفصلبندی میان مبارزه روز و تحقق عینی آن افق دست به کار می‌شود. گره زدن میزان دستمزدها با محصول کار و تولید اجتماعی سالانه توده‌های کارگر در این گذر و از اینجاست که به گردش خون مبارزه طبقاتی کارگران پیوند می‌خورد و به ارگانیزم این مبارزه سنگربندی و صف‌آرائی عظیم ضد کار مزدی می‌بخشد. تردیدی نیست که روند جذب و هضم و تبدیل شدن این نوع مطالبات به موضوع عاجل مبارزه توسط جنبش کارگری تابعی از موقعیت عمومی این جنبش در مقابل سرمایه و مؤلفه‌ها و شرایط خاص حاکم بر فضای جاری چالش میان دو طبقه اجتماعی است اما طرح، تبلیغ، کشت و آبیاری آن در کشتزار مبارزات روز کارگران به طور قطع فصل‌مميز رویکرد ضد کار مزدی با همه اشکال رفرمیسم راست و چپ و کل‌گرایشات سوسیال‌بورژوائی است.

از امکان پیوند میان جنبش دستمزد با افق لغو کار مزدی گفتیم. عین همین همپیوندی در مورد سایر مطالبات توده‌های کارگر نیز صدق می‌کند. زمانی که کارگران سطح دستمزدها را به محصول اجتماعی کار طبقه خود گره می‌زنند و بلافاصله خواستار حقوق کامل دوران اشتغال برای ایام بیکاری می‌شوند، هنگامی که آنان همه بار ناشی از بیکاری را بر روند ارزش افزائی سرمایه بار می‌کنند، موقعی که پرداخت کامل دستمزد یک کارگر شاغل به کار خانگی را مطالبه می‌نمایند، زمانی که رایگان شدن بی‌قید و شرط تمامی امکانات معیشتی و رفاهی را در دستور کار مبارزات روز خود می‌سازند، وقتی که اصل وابسته بودن معاش و رفاه انسان‌ها به کار و فروشنده نیروی کار بودن را آماج پیکار روز خود می‌گیرند، هنگامی که کل هزینه یک زندگی انسانی مرفه را بر شریان حیات سرمایه‌سنگین می‌سازند، وقتی که خواستار ممنوعیت کامل هر نوع دخالت دولت در سرنوشت کار و مبارزه و نوع زندگی و متشکل شدن و همه چیز خود می‌گردند، زمانی که بنیاد قانونیت و قراردادپردازی و مدنیت و حقوق سرمایه را با موج مبارزاتشان به شلاق می‌بندند، وقتی که به جای تمامی شروط ارزش افزائی و خودگستری سرمایه و به جای هر اصل و ملاک و قرارداد و چهارچوب حقوقی یا سیاسی و مدنی و اجتماعی نظام سرمایه‌داری ملاک‌ها و موازین ضد کار مزدی خود را طرح می‌کنند و محتوای جدال طبقاتی روز خویش می‌سازند، آری زمانی که طبقه کارگر معبر مبارزه طبقاتی علیه سرمایه را از درون این خاکریزها و میدان‌ها تعیین می‌کند طبیعی است که در همه جا چالش علیه اساس کار مزدی را جایگزین جدال برای دستکاری و اصلاح این نظام می‌سازد. سؤال مهم این است که آیا عبور لکوموتیو مبارزه طبقاتی کارگران از این مسیر ممکن نیست؟ و جنبش کارگری ظرفیت این صف‌آرائی و مبارزه آگاهانه در برابر سرمایه را ندارد. به نظر ما پاسخ منفی به این سؤال کشیدن خط قرمز بر بنیاد ماتریالیسم انقلابی و اساس مبارزه طبقاتی است.

جهتگیری چالش طبقاتی پرولتاریا علیه شریان حیات سرمایه و کل قوانین، قراردادها و فراساختارهای حقوقی و مدنی فرارسته از رابطه تولید اضافه‌ارزش در همان حال که باید و می‌تواند شالوده مطالبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر در تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی وی باشد، بستر واقعی یا واقعی‌ترین بستر رشد، پرورش و بلوغ

آگاهی طبقاتی او نیز هست. آگاهی برای بورژوازی و نمایندگان فکری و سیاسی این طبقه آگاهی به حفظ نظم اجتماعی موجود و چگونگی پاسخ به ملزومات ماندگاری شیوه تولید سرمایه داری است. آگاهی این طبقه درست بیان اندیشوار همان چیزی است که امروز تار و پود عینیت موجود را تعیین می کند. بورژوازی هر چه را که مصالح بازتولید و خودگستری و بقای مناسبات کار مزدوری است اندیشه می نماید و بیان اندیشوار این ملزومات را به ملاط مغز، محتوای شعور، پویه فکر و در یک کلام خمیر مایه و آلیاژ آگاهی طبقاتی خود بسط می دهد. آگاهی بورژوازی با همین درونمایه و پویه و ساختار کل دانش ها و دستاوردهای علمی تاریخ را قرقگاه گسترده شکار طبقاتی خود می سازد و در راستای پاسخ به ماندگاری پروسه ارزش افزائی سرمایه و حفظ فراساختارهای اجتماعی متناظر با بقای این شیوه تولید در خود هضم و جذب و منحل می سازد.

مسئله آگاهی برای پرولتاریا در همه شئون و در تمامی وجوه، رویه معکوس شعور و دانش طبقاتی بورژوازی است. دومی هستی آگاه خود را از ملزومات ماندگارسازی عینیت حاضر می گیرد، اولی چگونگی تغییر ریشه ای این عینیت را اندیشه می کند و چگونگی این تغییر را هستی آگاه خود می سازد. آگاهی طبقه کارگر گردش خون مبارزه طبقاتی جاری اوست و فقط در همین جاست که می توان آن را دید و چند و چون و سطح و عمق و درجه کمال آن را داوری نمود. این سخن به این معنی است که معرفت و شناخت پرولتاریا نه هیچ اصول مرامی و احکام عقیدتی یا مبانی تفکر مکتبی بلکه خونمایه طبقاتی پراتیک وی برای نابودی سرمایه داری و جایگزینی آن با سازمان شورائی و سوسیالیستی برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی توسط همه آحاد طبقه اوست.

بالتر گفتیم که توده های کارگر وقتی سطح دستمزدهای خویش را به میزان محصول اجتماعی سالانه ناشی از کار و تولید خویش گره می بندند، وقتی خواستار برابری حقوق بیکاری یا دستمزد کار خانگی با حقوق کامل دوره های اشتغال می شوند، وقتی برای سرشکن کردن هزینه عالی ترین سطح معیشت و رفاه و امکانات اجتماعی خویش بر شریان حیات سرمایه و رایگان سازی آن به نفع خود پیکار می کنند و... عملاً فرایند بازتولید و خودگستری سرمایه را به زیر شلاق می گیرند. گره بستن دستمزد و تمامی مطالبات دیگر جنبش کارگری به اختلال روند ارزش افزائی سرمایه و نقد رادیکال طبقاتی از فراساختار مدنی، سیاسی، دولت، حقوق، قانون، عرف، اخلاق، قرارداد و همه چیز سرمایه داری بازگویی کالبدشکافی اندیشوار و آگاهانه ای است که پرولتاریا از عینیت موجود یا نظام بردگی مزدی به عمل می آورد. بحث بر سر این نیست که همه آحاد کارگران حتماً با هم و همزمان و همسطح این کار را انجام می دهند. سخن از جنبش ضد سرمایه داری پرولتاریاست. جنبشی که محور مبارزه خود علیه سرمایه را با این انتظارات نقشه مند می سازد. آناتومی طبقاتی سرمایه را دستمایه تعیین مسیر و تشخیص فراز و فرود پیکار خود می سازد. آگاهی در این جا و فقط در این صورت است که تعبیر ماتریالیستی و مارکسی خود را احراز می کند و به صورت هستی آگاه یک طبقه در صف آرائی طبقاتی علیه کار مزدی به نمایش می ایستد. هر تعبیر دیگری از آگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر وارونه پردازی بورژوائی این آگاهی است. از جمله ره آوردهای احزاب طیف رفرمیسم چپ بیشترین بخش چپ قرن بیستم یکی نیز تحریف بورژوائی همین مسئله شناخت طبقاتی پرولتاریا است. آگاهی برای این ها چراغی نیست که در قلب مبارزات روز طبقه کارگر در دست خود کارگران تمامی زوایای هستی سرمایه را جلو چشم توده های کارگر قرار دهد، سلاحی نیست که در دست کارگران استحکامات دشمن را به گلوله بندد، شعور و شناختی نیست که سنگرهای

جنگ طبقاتی بردگان مزدی علیه سرمایه را قوام و صلابت تفویض کند. این شناخت در پراتیک پیکار طبقه کارگر علیه سرمایه نه حضور دارد و نه نیازمند حضور است. آگاهی در روایت اینان مشتق موعظه و احکام است که یادگیری آن ها عده ای را به نان و نوا می رساند. رهبر حزب می کند، مقام کادر حزب بودن عنایت می نماید، سرمایه می شود و احراز مالکیت بر آن افراد را کمونیست و سکت این کمونیست ها را حزب کمونیست می سازد!!! درست عکس این قضیه در مورد روایت مارکسی و ضد کار مزدی آگاهی سوسیالیستی پرولتاریا مطرح است. در اینجا آگاهی قدرت حاضر در سنگر پیکار است، سلاحی است که در دست توده های طبقه کارگر سینه سرمایه را نشانه می رود، بهترین و زنده ترین و ورزیده ترین آشنای کاربرد این سلاح در عمق سنگرهای روزمره مبارزه طبقاتی کارگران حضور دارند. آگاهی در اینجا مطلقاً از فرایند جنبش جاری، از جدال روز برای تحمیل مطالبات ضد کار مزدی بر سرمایه، از جنب و جوش فعال برای سازمانیابی و از پروسه تدارک و آماده سازی و تجهیز قوای توده های کارگر برای سرنگونی دولت سرمایه و نابودسازی نهائی رابطه کار مزدوری قابل تفکیک نیست.

اعتصاب کارگری و اعمال قدرت علیه سرمایه داری

اعتصاب یک سلاح کارزار است و دامنه تأثیر، درجه کارائی، نقش و سنخیت آن با شرایط روز مبارزه یا سایر مسائل مربوط به آن، همه و همه تابعی از رویکرد جنبش کارگری است. در باره موقعیت و نقش اعتصاب در مبارزات طبقه کارگر بحث های زیادی صورت گرفته است. روایت مدرسه انقلاب لنین از اعتصابات اقتصادی و نظریات و توضیحات رزالوکزامبورگ پیرامون اعتصاب سیاسی و نقش آن در تحقق انقلاب کارگری از جمله این بحث ها می باشند. آنچه که در این گفتگوها و نظریه پردازی ها بسیار کم مورد توجه قرار گرفته است پیوند درونی میان اعتصاب و نوع رویکردی است که جنبش کارگری در برابر نظام سرمایه داری اتخاذ می کند. بحث اساساً بر سر سیاسی بودن و نبودن اعتصابات، سراسری یا غیرسراسری بودن آنها و نکاتی از این قبیل نیست. جنبش اتحادیه ای در طول تاریخ حیات خود به ویژه در برخی دوره ها وسیع ترین اعتصابات را سازمان داده است. اعتصابات که گاه پیروز شده اند و گاه شکست خورده اند. اما شکست و پیروزی آنها ربطی به شکست و پیروزی واقعی طبقه کارگر در مقابل مناسبات کار مزدوری نداشته است. اگر به پیروزی رسیده اند، در بهترین حالت به صورت بسیار موقت، در هم و دیناری دستمزد روز کارگران را افزایش داده اند و فشار رو به تزايد سرمایه بر سطح معیشت کارگران و کاهش بهای نیروی کار آن ها را برای روزهای کوتاه جبران کرده اند اما در یک چشم به هم زدن همان کارگران پیروز حتی در همان وضعیت معیشتی خویش به ورطه ای هولناک تر از روزهای پیش فرو غلطیده اند. بحث فقط در مورد دستمزدها نیست. این حکم در باره کلیه دستاوردهای احتمالی اعتصابات و مبارزات اتحادیه ای مصداق دارد. واقعیت این است که اعتصاب در این رویکرد اعمال قدرت طبقاتی توده های کارگر علیه سرمایه نیست، بالعکس اقدامی برای قابل تحمل ساختن زندگی در نظام سرمایه داری است. در اینجا قدرت کارگر پرتوی از قدرت طبقه او نیست. جرعه ای از قدرت طبقه ای نیست که خواستار رهائی خویش و رهائی بشریت از همه عرصه های جامعه معاصر است. بستری که این قدرت در آن اعمال می گردد بستری همپیوند با محور کارزار اضمحلال نظم اجتماعی موجود نیست. موضوعیت اعمال این قدرت نیز فشار بر نظام بردگی مزدی و تحکیم همزمان پایه های توان طبقه خود برای توسعه جنگ علیه این نظام نمی باشد. به همه این دلایل حاصل این پیروزی ها در درازمدت نه استحکام و قوام پرولتاریا و مبارزه طبقاتی وی در مقابل سرمایه که معمولاً سوخت و

ساز انقیاد به روند کار سرمایه است. فرایند فاجعه باری که ما هم اکنون در مورد جنبش کارگری اروپای غربی و شمالی، ایالات متحده و کانادا و حتی بخش های دیگری از دنیا شاهد وقوع آن هستیم. نکات بالا در مورد اعتصابات است که در حصار رفرمیسم و رویکرد سندیکالیستی یا اتحادیه گرائی به پاره ای پیروزی ها دست یافته اند. پیداست که اگر این اعتصابات به شکست منتهی شده باشند عوارض آنها بسیار دردناک تر و فاجعه بارتر است. این توضیحات یا این نوع داوری پیرامون یک تاکتیک اساسی یا یکی از نیرومندترین سلاح های مبارزه طبقاتی پرولتاریا قطعاً بسیار سؤال انگیز خواهد بود. آیا این نوع نگاه به اعتصابات رایج توده های کارگر دنیا متضمن بی اعتبار کردن و نفی اهمیت آنها در تقابل میان کارگران و صاحبان سرمایه است!! برداشتی از این سنخ بدون شک ناشی از بی توجهی عمیق به جوهر واقعی بحث است. در اینجا اعتصابات کارگری نیست که اعتبار و اهمیت آنها مورد تردید قرار می گیرد. کاملاً بالعکس رفرمیسم و رویکرد رفرمیستی درون جنبش کارگری است که بی اعتباری و نقش مخرب آن آماج انتقاد واقع می شود. اعتصاب همواره و تا زمانی که سرمایه داری باقی است یکی از نیرومندترین سلاح های کارزار طبقاتی پرولتاریا خواهد بود اما کارائی و کاربری مؤثر این سلاح برای توده های فروشنده نیروی کار در گرو رویکرد ضد کار مزدی و سرمایه ستیزانه مبارزات کارگران است. در نظر بیاوریم که مبارزه برای افزایش دستمزد شریان مداوم بازتولید سرمایه را هدف گرفته باشد و اختصاص همه یا عظیم ترین بخش محصول سالانه کار و تولید به امکانات معیشتی و رفاهی را دستور کار خود کرده باشد، تصور کنیم که انتظارات و افق مبارزات کارگران در صرف تحقق این امکانات محصور نباشد، بلکه تحمیل همه این مطالبات بر بورژوازی به عنوان حلقه ای از زنجیره سراسری مبارزه طبقاتی برای نابودی نهائی سرمایه داری به حساب آید، به بیان دیگر توده کارگر در حال پیکار به امکان استمرار زندگی در داربست رابطه خرید و فروش نیروی کار توهم نداشته باشند و هر لحظه بقای این مناسبات را لحظه ای در تشدید استثمار و فقر و بی حقوقی سیاسی و اجتماعی خویش تلقی کنند. سؤال این است که در این صورت نقش اعتصاب چه خواهد بود؟ پاسخ کاملاً روشن است. سلاحی است که کارگران به طور متحد به دست گرفته اند تا قلب نظام سرمایه داری را نشانه روند. اعتصاب در شرائطی که جنبش کارگری اعتلای هر چه عظیم تر سطح زندگی و امکانات رفاهی یا مایحتاج اجتماعی تعالی جسمی و فکری شهروندان را به بهای اختلال هر چه ژرف تر پروسه ارزش افزائی سرمایه و تضعیف هر چه گسترده تر نظام کار مزدی دستور کار خود می کند، زمانی که کارگران اعتصابی برده مزدی بودن را بنیاد بدبختی ها و سیه روزی های خویش می بینند، آری در این صورت به طور واقعی سلاح مبارزه طبقاتی پرولتاریاست و گر نه، جدال گریزناپذیر کسانی است که اساس فروشنده نیروی کار بودن را قبول کرده اند و به اعتصاب روی می آورند تا بهای فروش این نیرو را با هزینه بازتولید آن برای فروش مجدد به سرمایه همتراز کنند.

به این ترتیب بحث بر سر اعتصاب در بنیاد خود بحث پیرامون رویکردی است که اعتصاب با معیارها و مطالبات و افق اجتماعی آن سازمان می یابد. وسعت و شدت و درجه تأثیرگذاری یا شکست و پیروزی اعتصاب همه و همه تابعی از چند و چون این رویکرد هستند. اعتصاب کارگران معدن انگلیس در نیمه نخست دهه ۸۰ قرن پیش به لحاظ گستردگی، کثرت شرکت کنندگان، فلج کردن شریان های اقتصاد جامعه و تحمیل سنگین ترین زیان ها بر طبقه بورژوازی بسیار کم نظیر بود، اما این اعتصاب در سرنوشت مبارزه طبقاتی کارگران انگلیس نقش مهمی ایفاء نکرد و هیچ دستاوردی برای تقویت این مبارزه به همراه نداشت. تنها درسی که کارگران می توانستند از این اعتصاب طولانی

مدت یک ساله و سراسری بیاموزند این بود که مبارزه در داربست رفرمیسم اتحادیه ای هیچ گرهی از مشکلات آنان باز نمی کند. سوای این، دستاورد دیگری بر این نوع اعتصابات مترتب نیست. در بهترین حالت به همان شکل که در بالا گفتیم چند صباحی به توده های کارگر مجال می دهد که فشار تعرض بیش و بیشتر سرمایه به بهای نیروی کارشان را اندکی تقلیل دهند. در همین جا باید یک نکته مهم دیگر نیز تأکید شود. این نکته که در تمامی این مبارزات و اعتصابات، حساب آنچه توده های کارگر می جویند و پراتیک طبقاتی معینی که برای تحقق خواسته هایشان به نمایش می گذارند با برنامه ریزی ها و اصول و اهداف جنبش اتحادیه ای تفاوت دارد. این رویکرد سندیکالیستی و اتحادیه گرائی است که بنیاد وجود خود را بر بیعت به بقای سرمایه داری و ذبح مبارزه طبقاتی پرولتاریا در آستان سرمایه قرار داده است. توده های کارگر نه فقط در هیچ کجا پای چنین رویکردی را امضاء نکرده اند و طومار چنان بیعتی را صحنه نگذارده اند که بالعکس، حتی وقتی به سیاهی لشکر جنبش سندیکالیستی تبدیل می شوند باز هم آمادگی و ظرفیت ضد سرمایه داری خویش و از جمله تمامی پتانسیل سنیکالیسم ستیزی را با خود حمل می کنند. دنباله روی آنها از رویکرد اتحادیه ای در تعارض با هستی طبقاتی و تاریخی آنها، متضاد با خودانگیزگی سرمایه ستیزانه آنها و رویه معکوس مصالح و منافع آتی طبقه شان می باشد. این دنباله روی صرفاً بیان موقعیت ضعیف پیکار طبقاتی و بی افقی اجتماعی آنهاست و به همین دلیل هر لحظه و هر گام در معرض فروپاشی و شکنندگی و جایگزینی توسط جهتگیری رادیکال ضد کارمزدی است. آنچه در مورد اعتصابات رایج کارگران برای بهبود سطح معیشت و امکانات اجتماعی یا حراست از دستاوردهای گذشته گفتیم، در مورد اعتصابات سیاسی طبقه کارگر نیز به تمام و کمال صدق می کند. رفرمیسم چپ از دیرباز تا امروز تلاش کرده است تا این نوع اعتصاب را در هاله ای از تقدس فرو پیچد. واقعیت این است که چنین تقدسی وجود ندارد. بحث بر سر سیاسی یا اقتصادی بودن اعتصابات نیست. اساس مسأله رویکرد حاکم بر فضای اعتصاب و پویه رفرمیستی یا ضد کارمزدی آن است. بی رمق ترین اعتصابات اقتصادی هنگامی که نیروی خشم و قدرت کارگران را در مقابل سرمایه به صف می کند دارای جهتگیری ضد سرمایه داری است. اما سیاسی ترین اعتصابات یا گسترده ترین و عظیم ترین اعتصابات سیاسی زمانی که آخرین برد انتظارانش در جا به جایی این رژیم و آن رژیم سیاسی سرمایه یا تغییر در ساختار نظم سیاسی سرمایه داری محصور می ماند یک اعتصاب رفرمیستی است.

تاریخ جنبش کارگری بین المللی شاهد وقوع اعتصابات بوده است که به لحاظ سیاسی بودن، وسعت حضور توده های کارگر، سرنوشت طلبانه و رژیم ستیز بودن هیچ کم و کسری نداشته اند اما محصول این اعتصابات نهایتاً جایگزینی این دولت سرمایه داری با دولت دیگر سرمایه بوده است. چرا این اعتصابات در عین حضور سراسری و بسیار عظیم طبقه کارگر پا از گلیم حاکمیت و بقای بردگی مزدی فرا نمی گذارد؟ دلایلش را باید در استیلای رویکردهای رفرمیستی راست و چپ بر جنبش کارگری جستجو نمود. اعتصابات سیاسی بسیار پر عظمت کارگران ایران در روزهای پیش از وقوع قیام بهمن ۵۷ و اعتصابات سیاسی بسیار عظیم تر و پردامنه تر و سراسری تر توده های کارگر روسیه در انقلاب ۱۹۰۵ بهترین شاهد این مدعا است. عکس این قضیه در مواردی صادق است که کارگران ولو با خواست های معین و حتی محدود اقتصادی، شالوده بنیاد رابطه خرید و فروش نیروی کار را هدف پیکار خود قرار می دهند. تاریخ جنبش کارگری از قرن بیستم به بعد متأسفانه بسیار کم شاهد وقوع این نوع خیزش ها و رویکردها بوده است اما برای درک اهمیت مسأله می توانیم تصور کنیم که به طور مثال جنبش تسخیر کارخانه در آرژانتین در طول همین دهه جاری اگر

گام به گام خود را توسعه می داد و به محور واقعی تقابل میان پرولتاریا و نظام سرمایه داری تبدیل می شد، اگر طبقه کارگر این کشور به صورت سراسری راه شورای «زنون» و همزنجیران خویش در «بروکمن» را ادامه می دادند و مبارزه علیه دولت سرمایه داری آرژانتین را به محور تسخیر کارخانه ها منتقل می کردند، اگر جنبش اشغال مراکز کار و تولید در هر گام آگاه تر می شد و همه کارگران از درون این جنبش به صورت شورائی به هم پیوند می خوردند، آری اگر این حوادث روی می داد به طور قطع توازن قوای پرولتاریا و نظام سرمایه داری در سطحی بسیار وسیع دچار تحول می گردید. در صورتی که این جنبش با این رویکرد و محتوا شکل می گرفت بدون تردید جنبشی ضد کار مزدی بود و با همه توان و دانش و آگاهی به سوی سوسیالیسم و نابودی کامل سرمایه داری به پیش می تاخت. آیا چنین رخدادهائی شانس وقوع نداشته است و چشم اندازی برای وقوع آنها در پیش روی کارگران دنیا نیست. پاسخ منفی به این سؤال غلط است. شورای زنون و کارگران بروکمن این کار را کردند و کارگران سایر حوزه ها و مراکز کار و تولید نیز می توانستند برای انجام آن دست به کار شوند. در همین جا این سؤال اساسی نیز مطرح می شود که اگر این روند محقق می گردید، آیا با شاخص اعتصاب سیاسی قابل تبیین بود؟ پاسخ منوط به اینکه سیاست را چگونه تعبیر کنیم، متفاوت یا حتی متضاد خواهد بود. بحث اعتصاب سیاسی به روایت مسلط تا کنونی اش، بحثی از منظر رفرمیسم چپ و ملاک ها و موازین این رویکرد است. برای احزاب و جریانات این طیف مبارزه سیاسی با شاخص ضد رژیم بودن تعریف می شود! در متدولوژی و فرهنگ اجتماعی این احزاب، هیچ پدیده ای و از جمله سیاست اساساً با شاخص طبقاتی تبیین و خصلت نما نمی گردد. ضد سرمایه داری بودن و نبودن نوع مبارزه و اعتراض و خیزش اصلاً مورد توجه نیست. ملاک تشخیص در همه جا و از جمله در قلمرو تمایز سیاسی از غیر سیاسی بودن همان سیما و رنگ و لعاب اپوزیسیون پردازانه آن در مقابل رژیم سیاسی است. از منظر رفرمیسم چپ جنبش تسخیر کارخانه ها حتی اگر این جنبش به میدان جنگ طبقه کارگر و بورژوازی توسعه یابد باز هم یک جنبش اقتصادی و غیرسیاسی است!! زیرا نقطه شروع آن اپوزیسیون نمائی فراطبقاتی ضد رژیمی نبوده است. به هر حال پاسخ احزاب طیف رفرمیسم چپ به پرسش بالا به احتمال زیاد انکار سیاسی بودن جنبش مورد گفتگو خواهد بود.

عکس پاسخ بالا اما در مورد رویکرد ضد کار مزدی صدق می کند. جنبش تسخیر کارخانه زمانی که به عنوان راه حل پرولتاریا در مقابل نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری دستور کار مبارزه طبقاتی کارگران می شود، بدون تردید سیاسی ترین حالت برای جنبش کارگری است. به این دلیل بسیار مشخص که سیاست ضد کار مزدی پرولتاریا را در مقابل سیاست بورژوازی برای حفظ نظام بردگی مزدی به پراتیک روز مبارزه طبقاتی بسط می دهد. اساس سیاست جنبش کارگری در سرمایه ستیزی و نه در رژیم ستیزی فراطبقاتی است. هر مبارزه طبقاتی مبارزه ای سیاسی است و چالش هدفمند و آگاهانه و با برنامه رابطه کار مزدی زلال ترین شکل مبارزه سیاسی برای جنبش کارگری است. این قسمت بحث را همین جا خاتمه می دهیم. جمعیت کلام این است که سیاسی بودن و نبودن اعتصاب حاوی هیچ چیز تعیین کننده ای نیست. همه بحث بر سر ضد کار مزدی بودن و نبودن مبارزه و راهکارهای آن از جمله اعتصاب است.

فرایند مبارزه طبقاتی و نقش اعتصاب

اعتصاب به طور کلی و مستقل از کاربرد رفرمیستی یا رادیکال آن به هر حال یک راهکار اعمال قدرت است و درجه اعتبار و اهمیت آن تا جایی است که بتواند این نقش را بازی کند. کارائی اعتصاب برای ایفای این نقش حتی بدون توجه

به نوع رویکرد آن باز هم یک امر ثابت، جزمی و خارج از محدوده شرائط خاص مبارزه طبقاتی در دوره های مختلف نیست. در طول دهه های آخر قرن بیستم و ادامه آن تا امروز، نظام سرمایه داری پروسه پر پیچ و خمی از تحولات را پشت سر نهاده است که بر روی میزان برد قدرت اعتصابات تأثیر تعیین کننده داشته است. در این رابطه می توان به اختصار بر پاره ای مؤلفه ها انگشت نهاد. سیر مدام و بسیار پرشتاب تمرکز سرمایه در سطح بین المللی و افزایش کاملاً جهشی متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در مقیاس جهانی نیاز به نیروی کار را در رابطه با بخش ثابت سرمایه پائین آورده است. این حالت فقط در مورد سرمایه اجتماعی کشورهای غربی صدق نمی کند بلکه جنبه سراسری و عام دارد. در طول سه دهه اخیر حجم سرمایه های صادره شده به کشورهای آسیائی و امریکای لاتین و افریقا از ۳۰ برابر سابق تجاوز کرده است اما این انباشت عظیم و کاملاً بیسابقه تاریخی نه فقط معضل اشتغال نیروی کار این ۳ قاره را هیچ تعدیل نکرده است که شمار بیکاران را چند برابر ساخته است. سرمایه جهانی در همه قلمروهای دورپیمائی و سامان پذیری خود احتیاج به نیروی کار را به صورت نسبی در مقیاسی شگفت انگیز تنزل داده است. در حوزه تولید گاه حجم سرمایه ثابت شرکت ها حتی شرکت های متوسط و شاید هم کوچک چند صد برابر افزایش یافته است، در حالی که بخش متغیر سرمایه یا نیروی کار شاغل این صنایع به ۳ برابر سابق هم نرسیده است. این تغییرات در سطحی متفاوت و طبیعتاً نازل تر در حوزه های تجارت کالاها هم رخ داده است. انحصارات زیادی شبکه های فروش محصولات خود را به کلی تعطیل کرده اند و یا به طور چشمگیر محدود ساخته اند. نیروی کار شاغل این شرکت ها وسیعاً به ارتش بیکاران ملحق گردیده اند و کل کار آنها با حداقل نیروی کار توسط شبکه های توزیع اینترنتی و پستی انجام می گیرد. از این که بگذریم رشد غول آسای تکنولوژی و گسترش صنایع اطلاعاتی در سطح دنیا پروسه جایگزینی فعالیت های تخصصی و پیچیده با کارهای ساده را با سرعت پیش برده است. این موضوع به نوبه خود تأثیر فاحشی بر روی اشتغال نیروی کار بر جای گذاشته است. تا سالهای دهه ۶۰ و ۷۰ قرن پیش صدور سرمایه به کشورهای سه قاره آسیا، امریکای لاتین و افریقا با ساختن کارخانه و استخدام وسیع کارگران جدید همراه بود. در طول همان دهه ها در جامعه ایران ساکنان ۸۰ هزار ده و دهستان بزرگ و کوچک توسط سرمایه خلع ید شدند و بخش اعظم آنها در شهرهای بزرگ به توده فروشنده نیروی کار درون فابریک ها مبدل گردیدند. سرمایه جهانی در شرائط روز دنیا این کار را نمی کند. دهها برابر بیشتر از آن زمان به کشورهای مختلف همین قاره ها صادر می شود یا توسط سرمایه داران داخلی انباشت می گردد اما به جای تأسیس کارخانه و استخدام کارگران در فابریک، یک راه اندرون آلوده های مسکونی زنان خانه دار و جمعیت انبوه بیکاران را در پیش می گیرد. کومه های زن چینی و بنگالی و سنگاپوری و ویتنامی یا افریقائی و هر کجای دیگر را کارخانه می کند و نیروی کار را به رایگان ترین حالت ممکن بدون هیچ حساب و کتاب و بدون ایجاد سقف مشترک کار جمعی به بی رحمانه ترین اشکال مورد استثمار قرار می دهد. این روند دیری است که توسط سرمایه آغاز شده است و در بخش عظیمی از جوامع سه قاره با شتاب تمام گسترش یافته است. همه این نوع تغییرات نقش اعتصاب را در مبارزات کارگران دنیا به صورت جدی تحت تأثیر قرار داده است. محصول مستقیم این تحولات از یک سوی پیدایش یک جمعیت عظیم یک میلیارد نفری کارگران بیکار در چهار گوشه دنیا است و از سوی دیگر توسعه پروسه پراکندگی نیروی کار در حال اشتغال را به جای اجتماع آنها در زیر یک سقف مشترک کار جمعی به دنبال دارد. کاهش نقش تخصص همراه با دریای بیکران بیکاری ها این فرصت را برای سرمایه پدید آورده است که در یک چشم به

هم زدن گسترده ترین جایگزین سازی ها را جامعه عمل پوشد. کارگر آلمانی را با سرعت تمام از کار بیکار می سازد و نقش وی را به کارگر چینی می سپارد یا کارگر ایتالیائی را با کارگر افغانی جایگزین می نماید.

در کنار رویدادهای بالا مؤلفه تعیین کننده تر و سرنوشت سازتری هم به شرائط روز بازتولید سرمایه جهانی اضافه شده است. سیر جهشی افزایش متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در مقیاس جهانی، گسترش تاریخی بی سابقه خطر فعلیت و مطلق شدن گرایش تنزل نرخ سودها و ساختاری شدن بحران سرمایه داری، کل سرمایه جهانی را در موقعیتی قرار داده است که برای استمرار پروسه بازتولید خود سواى سلاخی لحظه به لحظه سطح معیشت و امکانات زیستی طبقه کارگر جهانی راه دیگری در پیش روی خود نمی بیند. نظام سرمایه داری به صورت سراسری در حالتی حاد و جنون آمیز در تدارک قلع و قمع بهای نیروی کار کارگران شاغل و قتل عام همه امکانات معیشتی آن ها با هدف جلوگیری از سقوط به ورطه بحران ها است. سرمایه در هیچ کجای جهان هیچ رغبتی به مدارا و مماشات با اعتراضات و مطالبات کارگران نشان نمی دهد، تعرض به هست و نیست کارگران و وصله و پینه کردن حداکثر بهای نیروی کار آنان به کوه اضافه ارزش ها را مسأله حیاتی و سرنوشت ساز خود می بیند و در همین راستا در مقابل خطر مبارزات و اعتصابات طبقه کارگر هم در همه جا به شیوه هائی متفاوت با شیوه های قرن پیش نظر می اندازد و وارد میدان عمل می گردد.

مؤلفه های بالا نقش اعتصاب را برای رویکردهای مختلف درون جنبش کارگری جهانی به صور مختلف دستخوش تغییرات جدی ساخته است. این راهکار برای فرمیسم راست سندیکالیستی تاریخی نه فقط هیچ نشانی از اعمال قدرت علیه سرمایه به همراه نداشته است، که اساساً بستری برای دور ساختن طبقه کارگر از اعمال قدرت واقعی طبقاتی و ضد کار مزدی بوده است. این رویکرد به طور معمول با مشاهده فضای احتراق و انفجار در جنبش روز توده های کارگر از اعتصاب به عنوان یک سوپاپ اطمینان استفاده می جسته است تا قدرت طبقاتی کارگران را به جای آنکه علیه سرمایه اعمال شود در فضای تمکین به عبودیت بردگی مزدی به دار مذاکره با سرمایه داران حلق آویز سازد. تحولات یاد شده نقش اعتصابات کارگری آویزان به دار فرمیسم سندیکالیستی را از گذشته هم بسی بی اعتبارتر و بی خاصیت تر نموده است و در آینده بیشتر خواهد نمود. جنبش اتحادیه ای جنبش تسلیم طبقه کارگر به نظام سرمایه داری است و لاجرم در هر دوره مجبور است سازوکارهای وجودی خود را با ملزومات ماندگاری رابطه خرید و فروش نیروی کار همساز کند. عروج سرمایه جهانی به بالاترین فاز تدارک برای سلاخی معیشت و بهای نیروی کار طبقه کارگر کشورها اتحادیه ها را به موقعیتی فرو رانده است که باید اعتصاب را تا سرحد امکان از همان نقش اصلاح طلبانه تعدیل فشار توحش سرمایه نیز تهی سازند، از وقوع آن جلوگیری کنند و هر کجا که اجتناب ناپذیر است برای به شکست کشاندن آن دست به برنامه ریزی بزنند. این واقعه ای است که عملاً اتفاق افتاده است و در طول چند سال اخیر در همه کشورهای دارای اتحادیه های بزرگ کارگری شاهد وقوع آن بوده ایم.

نقش اعتصاب برای رویکرد رادیکال ضد کار مزدی درون جنبش کارگری جهانی نیز دچار تغییرات جدی شده است. تغییراتی که باز به نوبه خود در حال تعمیق و توسعه است. اعتصاب برای این رویکرد سلاح اعمال قدرت طبقاتی پرولتاریا علیه بنیاد کار مزدوری است و نقش آن در تحمیل مطالبات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی روز طبقه کارگر بر صاحبان سرمایه یا دولت سرمایه داری از شیرازه واقعی پیکار طبقاتی برای محو کار مزدوری منفک نیست. در شرائطی که یک میلیارد نفر از سکنه کارگر روی زمین فاقد هر نوع کار و اشتغال است، در موقعیتی که سرمایه های

صادر شده به حوزه های جدید انباشت به جای تأسیس کارخانه و جمع آوری بردگان مزدی زیر یک سقف مشترک راهی آلونک های نمود انفرادی فروشندگان نیروی کار می شوند، در روزهایی که هزارها کارگر آلمانی و فرانسوی در یک چشم به هم زدن با همتیان سیه روز چینی و سنگاپوری خود جایگزین می شوند، در دوره ای که انحصارات عظیم صنعتی غرب برای شکار نیروی کار شبه رایگان کارگر فیلیپینی و بنگالی با بیشترین شتاب همه سرمایه های خود را راهی آن دیارها می سازند و بالاخره در فازی از تاریخ تکامل و انحطاط سرمایه داری که بنیاد استراتژی و همه راهکارهای روز سرمایه بر محور سلاخی بی عنان بهای نیروی کار و معیشت توده های کارگر دنیا می چرخد، آری در چنین شرائطی اعتصاب برای رویکرد رادیکال ضد کار مزدی طبقه کارگر هم نقش تعیین کننده و سرنوشت ساز سابق را ایفاء نمی کند.

تکمیل نقش اعتصاب با راهکار تسخیر مراکز کار و تولید

جنبش کارگری مجبور است نقش اعتصاب را با راهکارهای رادیکال و سرمایه ستیز دیگر تکمیل کند. در همین جا تأکید بر این نکته بسیار ضروری است که ما در همه این مباحثات از شرائط روزمره و متعارف مبارزه طبقاتی میان توده های کارگر و نظام سرمایه داری سخن می گوئیم. بحث تا اینجا اصلاً بر سر روزهای قیام و تعیین سرنوشت نهائی جدال نیست. تسخیر مراکز کار و تولید برای جنبش رادیکال ضد کار مزدی مطلقاً مقوله ای مربوط به این و آن دوره خاص خیزش توده ای نمی باشد. مبارزه طبقاتی در سرشت عینی خود صف آرائی جامع الاطراف طبقات متخاصم در کلیه قلمروهای حیات اجتماعی در مقابل همدیگر است. هر طبقه ای به هر میزان که توان دارد و در هر عرصه ای که برایش مقدور است نیروی مبارزه خود را به میدان می کشد. پرولتاریا در هیچ کجا هیچ تعهدی به هیچ نهاد و قدرت و طبقه و دولتی نسپرده است که جنگ او علیه سرمایه و مبارزه طبقاتی او علیه استثمار و جنایت و توحش سرمایه داری به روزهای خاصی از تاریخ اختصاص دارد. تقسیم بندی های موجود از نوع وظائف خاص روزهای اعتلا و افت و نوع مبارزه متفاوت این دوره ها و اشکال سازمانیابی متنوع برای قیام و قعود و سازش و عروج و مانند این ها، همگی ساخته و پرداخته های طیف نیروهای سوسیالیسم بورژوائی و رفرمیسم راست سندیکالیستی است. اشغال کارخانه یک راهکار همیشه مطرح جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر است. از این فراتر ترجیح بند و اساس سخن پرولتاریا در مقابل بورژوازی و نظام بردگی مزدی همیشه و در تمامی آنات و دقایق این است که شما شر وجود بختک وار خود را از سر هستی انسان و تاریخ زندگی انسان ها کوتاه کنید، ما خود جهانی خواهیم ساخت که برای نخستین بار انسان در درون آن و در جریان برپائی آن معنای واقعی انسان بودن خویش را باز خواهد یافت. مبارزه طبقاتی پرولتاریا همیشه با این پرچم به جلو خیز بر می دارد و در این گذر هیچ جائی برای نفی هیچ نوع تعرض ممکن و مقدور و سنجیده علیه سرمایه در هیچ زمانی وجود ندارد. آنچه ضرورت تسخیر کارخانه را دستور کار جنبش کارگری یا کارگران یک واحد کار و تولید می کند، نه وجود اعتلای انقلابی در جامعه بلکه امکان خارج ساختن کارخانه یا کارخانه ها از دست صاحبان سرمایه و برنامه ریزی و اداره شورائی آنها توسط کارگران، استفاده از این اهرم به عنوان یک سلاح کارساز اعمال قدرت علیه سرمایه و تبدیل آن به یک راهکار مؤثر و مکمل همه راهکارهای دیگر در خط مشی سراسری جنبش کارگری برای صف آرائی نیرومندتر، آگاه تر و افق دارتر در مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و نظام بردگی مزدی است. تاکتیک تسخیر کارخانه هیچ نوع تقلیلی در اعتبار و اهمیت راهکارهای دیگر اعمال قدرت پرولتاریا پدید نمی آورد،

بالعکس آنها را تکمیل می کند و به مثابه شرط لازم و حیاتی و مهم اثرگذاری آنها وارد پروسه مبارزه طبقاتی می گردد. آنچه مسأله اشغال کارخانه را به مثابه یک راهکار ضروری در عمق استراتژی مبارزه طبقاتی پرولتاریا جای می دهد و به مفصلبندی تاکتیکی تعیین کننده و هویتی این استراتژی پیوند می زند به صورت عمده و خلاصه به شرح زیر است.

۱. تسخیر کارخانه توسط شوراهای کارگری یک آلترناتیو اثباتی و پراتیک جنبش کارگری در مقابل نظام سرمایه داری است. با نفس اشغال کارخانه رابطه خرید و فروش نیروی کار و اساس سرمایه بودن ابزار کار و تولید و مبادله مطلقاً از میان نمی رود اما مالکیت خصوصی یا دولتی بورژوازی بر سرمایه الغاء می شود. کارگران به رغم حضور در اداره فابریک و برنامه ریزی تولید کماکان کارگر و فروشنده نیروی کارند اما فرقی با گذشته این است که پروسه تولید اضافه ارزش را دچار اختلال می سازند و روند مختل ارزش افزائی سرمایه را سنگر مبارزه و مقاومت علیه بورژوازی و نظام سرمایه داری می سازند.

۲. اشغال و اداره امور کارخانه توسط شورای کارگران تا جائی از اعتبار و مکان مؤثر برای اختلال در روند کار سرمایه برخوردار است که به صورت واقعی و پراتیک حلقه پیوسته ای از زنجیره سراسری جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر باشد، در غیر این صورت اعتبار و موضوعیت خود را از دست می دهد و در بهترین حالت به صورت یک تعاونی سرمایه داری یا هر شکل دیگری از برنامه ریزی کاپیتالیستی کار و تولید در نظم اقتصادی مسلط سرمایه منحل می گردد. معضل اساسی دامنگیر شوراهای کارگری آرژانتین یا نهادهای کارگری دیگر در مکزیک و جاهای مشابه دقیقاً همین است. در این حوزه ها کارگران به درستی شوراهای خود را بر پا ساخته اند و صنایع معینی را در اشغال خود قرار داده اند. از راهکارهای رادیکال متناسبی برای تحمیل خواسته های خود بر دولت بورژوازی استفاده جسته اند و بسیاری کارهای مهم دیگر انجام داده اند، اما این شوراها و جنبش کارگری متشکل در درون آنها از احراز مکان مناسب خود به عنوان یک سنگر پیکار ضد کار مزدی جنبش طبقه کارگر به کلی دور مانده اند. تمامی اعتبار و ارزش خیزش کارگران آرژانتین این بود که بتواند چراغ راه جنبش کارگری این کشور یا هر کجای دیگر برای یک اتحاد و سازمانیابی سراسری در عمق روند کار سرمایه علیه شالوده و هستی رابطه خرید و فروش نیروی کار باشد. تسخیر یک یا چند کارخانه، خارج ساختن شکل حقوقی مالکیت آنها از دست سرمایه داران و برنامه ریزی کار و تولید این مراکز در کلاف پیچیده سامان پذیری سرمایه اجتماعی یک کشور یا کلاً سرمایه جهانی واجد هیچ ارزش خاصی برای جنبش ضد کار مزدی نیست. تمام بحث آن است که این خیزش درست و ضروری به سنگری در پیوند سنگرهای دیگر تعرض طبقه کارگر در درون میدان سراسری مبارزه طبقاتی تبدیل گردد.

۳. به دست گرفتن کارخانه ها و مراکز کار توسط شوراهای کارگری هر گاه به صورت حلقه ای ارگانیک از زنجیره مبارزه طبقاتی در نظر گرفته شود و پراتیک گردد، یک عرصه بسیار مهم، سازنده و سرنوشت ساز در کار بالندگی و بلوغ جنبش ضد کار مزدی توده های کارگر است. عرصه ای است که پرولتاریا از درون آن علیه سرمایه می جنگد، در همان حال که پروسه برنامه ریزی کار و تولید و چگونگی انفعال این پروسه از رابطه کار مزدی را پراتیک پیکار خود می سازد. به بیان دیگر توده های کارگر عملاً مرزهای افراشته روند کار سرمایه، گرفتن مزد، تولید اضافه ارزش و سرمایه، بازتولید شیوه تولید سرمایه داری، خط شاخص کار اضافی و لازم و هر آنچه که نماد و شاخص مناسبات کار مزدی است را در زیر رگبار تعرض طبقاتی قرار داده و همزمان کارزار تاریخی خود برای شالوده ریزی شکل دیگری

از روند کار و تولید و زندگی را به فرایند جاری بیکار ضد کار مزدی پیوند می زنند.

۴. در پاره ای موارد تسخیر کارخانه برای کارگران به تنها طریق اعمال قدرت مبدل می شود. به طور مثال کارگران آرژانتین هیچ راه مؤثر و کارساز دیگری برای تداوم مبارزه علیه سرمایه در پیش روی خود نداشتند. اعتصاب یا هر تاکتیک و شگرد دیگر کارائی خود را از دست داده بود. اقداماتی که در پاره ای شرائط صاحبان سرمایه و دولت را مجبور به عقب نشینی و قبول مطالبات کارگران می ساختند عملاً نقش سلاحهای زنگ زده و بی اثر را پیدا کرده بودند. این مسأله هم اکنون و از مدتها پیش در مورد جنبش کارگری ایران نیز در سطحی بسیار وسیع مصداق پیدا کرده است. سالهاست که بیش از ۱۰ میلیون کارگر در ایران بیکار هستند. بخش وسیعی از این جمعیت روزی، روزگاری در این و آن مرکز کار استثمار می شده اند. آنان شاغل بوده اند و امروز فاقد کارند. کارخانه هائی که در آن مورد استثمار قرار می گرفته اند توسط صاحبان آنها تعطیل شده و سرمایه هایشان به حوزه های پرسودتر منتقل گردیده است. تولیدات این واحدها به شدت مورد نیاز توده های کارگر است، همه امکانات برای راه اندازی کارخانه ها توسط کارگران اخراج شده وجود دارد و این کارگران به لحاظ دانش برنامه ریزی پروسه کار و تولید یا تخصص و اطلاعات فنی کار با ماشین ها و تکنولوژی موجود دچار هیچ کسر و کمبودی نیستند. توده وسیع کارگران بیکار شده هیچ میدان مصاف تعیین کننده ای علیه سرمایه در اختیارشان نیست. تظاهرات خیابانی آنها صرفنظر از سرکوب شدن و به خون کشیده شدن دردی از آنها دوا نمی کند، اعتصاب در مورد آنان بی معنی است زیرا جائی برای اعتصاب ندارند و در جریان هیچ کار و تولیدی نیستند که چرخ آن را از چرخش فرو اندازند. کارخانه های تعطیل شده تبلور دنیائی سرمایه اند که محصول مستقیم کار و تولید این کارگران و نسلهای سلف آنهاست. سرمایه داران همین سرمایه ها را به حوزه های دیگر منتقل می سازند و به استثمار باز هم موحش تر و رعب آورتر کارگران ادامه می دهند. منطق مبارزه طبقاتی حکم می کند که کارگران به جای تن دادن به بیکاری و تبدیل شدن به یک ارتش فلج مستأصل بی سلاح تسلیم و زبون، همه این کارخانه ها را تصرف کنند و برنامه ریزی کار و تولید آنها را در دست گیرند.

۵. با دستیابی کارگران به تسخیر کارخانه های در حال تعطیل، اعتصاب و سایر راهکارهای اعمال قدرت پرولتاریا هر کدام نقش و اعتبار بسیار تعیین کننده تر و مهم تری احراز می کنند. به طور مثال وقتی در جامعه ایران کارگران شرکت نفت یا آب و برق و حمل و نقل در حمایت از اشغال یک کارخانه یا شمار زیاد کارخانه ها توسط توده همزنجیر خویش دست به اعتصاب زنند، عملاً جنبش کارگری جامعه بر محور واقعی مبارزه طبقاتی علیه کار مزدی فرا چرخیده است. در یکجا کارخانه از دست سرمایه دار گرفته می شود و در جای دیگر کل روند ارزش افزائی سرمایه با قدرت اعتصاب بمباران می گردد. همه جا به رابطه تولید اضافه ارزش تعرض گردیده است. اتحاد کارگران محتوای واقعی طبقاتی ضد سرمایه داری احراز کرده است. همه اعتراضات و مبارزات در محور ستیز علیه بردگی مزدی به هم گره خورده است. بستر بیکار همه جا بستر اعمال قدرت ضد سرمایه داری، آگاهی و اشراف به چگونگی کاربرد این قدرت، آگاهی به کالبدشکافی طبقاتی و ضد کار مزدی سرمایه و در یک کلام فرایند بالنده مبارزه طبقاتی برای تسویه حساب نهائی با نظام سرمایه داری می گردد.

جنبش ضد کار مزدی و سازمانیابی شورائی

بحث شوراها قدمتی بسیار طولانی دارد اما به همان اندازه که این بحث قدیمی است و ارونه پردازی های رفرمیستی و

سوسیال بورژوائی در باره آن نیز پیشینه دار و قدیمی هستند. در همین راستا طرح مسأله با روایتی ضد کار مزدی تا حدود زیادی جدید است. هیچ پدیده مربوط به مبارزه طبقاتی مبدع و مبتکر فردی، حزبی یا مکتبی ندارد، گفتگوی حول جنبش شورائی ضد کار مزدی نیز ابداع و ابتکار هیچ عده خاصی نیست. پراتیک آگاهانه، سازمان یافته و افق دار طبقاتی توده های کارگر علیه بردگی مزدی است. با نظر داشت همه این جوانب و واقعیتها، گفتنی است که استخوانبندی حرفهای حاضر سال ها قبل در یکی از شماره های سیمای سوسیالیسم در تقابل با بسیاری از برداشت های مختلف تا کنونی پیرامون مسأله شوراها به گونه ای شفاف باز شده است. گفتگوی سازمانیابی شورائی ضد کار مزدی طبقه کارگر مطلقاً خاص روز و دوره و فراز و فرود معینی از مبارزه طبقاتی توده های کارگر نیست اما شرائط روز جنبش کارگری ایران به صورت عینی ضرورت پافشاری هر چه گسترده تر و نیرومندتر بر فوریت ایجاد شوراها را در برده است. در همین رابطه و در تکمیل آنچه تا اینجا گفته شد یادآوری نکات زیر لازم به نظر می رسد.

۱. بنیاد بحث شورا برای جنبش کارگری نه بر چگونگی ساختار تشکیلاتی، تضمین دموکراسی یا پالایش بوروکراسی تشکیلات طبقه کارگر که بر سرشت ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی آن استوار است. دو اصطلاح اخیر صرفاً دو عبارت برای بیان یک واقعیت هستند. ضدیت با سرمایه داری بدون ضدیت ریشه ای با کار مزدی نه سرمایه ستیزی رادیکال کارگری که نوعی اصلاح طلبی کاپیتالیستی است. آنچه شورای کارگری را از اشکال دیگر سازمانیابی طبقه کارگر جدا می کند بنمایه ضد کار مزدی آن است.

۲. شورا تنها بستر بالندگی، انسجام، سازمانیابی، آگاهی، اقتداریابی، اعمال قدرت طبقاتی و عروج طبقه کارگر برای مبارزه علیه استثمار و تمامی اشکال بی حقوقی ناشی از سرمایه و در همین راستا ظرف واقعی تسویه حساب نهائی با نظام سرمایه داری و استقرار کمونیسم لغو کار مزدی است. قبلاً تصریح کردیم که جنبش کارگری در موجودیت طبقاتی خود از این ظرفیت برخوردار است که ضد کار مزدی ببالد، آگاه شود، متحد گردد، مبارزه کند، متشکل گردد، مبارزات روز خود را با استراتژی پیکار برای کندن ریشه سرمایه داری به هم بیامیزد، در کل عرصه های حیات اجتماعی انسانها دخالت کند و سلسله جنبان جدال رادیکال طبقاتی علیه هر نوع بی حقوقی ناشی از وجود و تسلط سرمایه داری باشد، این جنبش می تواند ضد کار مزدی دست به خیزش و قیام بزند، انقلاب کند، دولت سرمایه را ساقط نماید و بالاخره کمونیسم پرولتاریا را مستقر سازد. جنبش کارگری از این ظرفیت برخوردار است، اما هیچ آیه ای از هیچ کجا نازل نشده است که کارگران، طبقه کارگر این و آن جامعه یا جنبش کارگری جهانی چنین خواهند کرد، کما اینکه تا امروز چنین نکرده اند و چنین حادثه ای اتفاق نیافتاده است. جنبش کارگری برای احراز موقعیت مورد بحث باید به طور مستمر ظرفیت سنگربندی و صف آرائی خود در کلیه عرصه های حیات اجتماعی در مقابل نظام سرمایه داری را ارتقاء بخشد. در مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی، همچنان که بالاتر یا در بسیاری نوشته های دیگر به کرات تأکید کرده ایم، اصل اعمال قدرت ضد کار مزدی ملاک اساسی بالندگی، پویائی، رشد آگاهی و عروج در کارزار طبقاتی است. این اصل در همه قلمروهای مبارزه و در تمامی پیچ و خم ها، فراز و فرودها، افت و اعتلاها، پیروزی و شکست ها، در حوزه دستمزد و شرائط کار و رفاه اجتماعی، آزادی ها و حقوق سیاسی، ستیز با رژیم سیاسی، مبارزه با نابرابرهای جنسی و قومی و نژادی و در همه قلمروها مصداق دارد. وقتی که ۴۰۰۰۰۰ کارگر هندی میز مذاکره

اتحادیه های کارگری و کارفرمایی را با عزم استوار بر سر طرفین گفتگو می کوبند، موج گلوله باران دولت سرمایه داری را در هم می شکنند، بسیار نیرومند به کارگاهها و خانه های محل سکونت صاحبان سرمایه یورش می برند تا در هم و دیناری بر دستمزد محقر خود بیافزایند، به طور مسلم ضد سرمایه داری مبارزه می کنند، هر چند که کل خواست آنان از افزایش چند دلار در ماه تجاوز ننماید. کارگران هندی در پروسه این پیکار هیچ چهارچوب سازشی پیش پای خود باز نکرده اند، شاید چند قدم آنسوتر این کار را بکنند و شاید نکنند، اما حکم در مورد آنان را نمی توان بر پایه قصاص قبل از جنایت صادر کرد. عکس این قضیه در مورد مبارزات کارگران در درون اتحادیه ها مصداق دارد. در اینجا کارگران حتی زمانی که اعمال قدرت می کنند بنیاد این قدرت نمایی را با چهارچوب پوسیده سازش، تسلیم، انصراف از مبارزه طبقاتی و قبول طوق بردگی مزدی قفل زده اند. هر جنبش خودانگیخته رادیکال و سرمایه ستیز کارگران به صورت مستمر در معرض به سازش کشیده شدن و ابتلاء به سرنوشت جنبش اتحادیه ای است و برای اینکه به چنین سرنوشتی دچار نشود باید در تمامی مراحل و عرصه ها، نوع مطالبات، افق پیکار و بستر سازمانیابی اش ضد کار مزدی باشد. نقش پیشروان در همین جا و در اعماق همین جنبش مطرح می شود. شورائی بودن و حضور فعال کارساز آگاهانه و چاره پرداز کارگران کمونیست در همین جا است که از تمامی اهمیت و موضوعیت خود برخوردار می گردد. سازمانیابی شورائی تنها شکل پیوند استوار، آهنین و انداموار کل توده کارگر با آگاهان و پیشروان و فعالین ضد کار مزدی آنها است. شورا یعنی ظرف حضور آحاد طبقه کارگر، ظرف همپیوندی آگاه و پراتیک پیشروان و توده ها، ظرفی که در آن همه افراد به اعتبار کارگر بودن و مستقل از میزان آگاهی و دانش سیاسی یا هر تمایز دیگر دست به دست هم می دهند.

۳. سازمانیابی شورائی طبقه کارگر در تقابل طبقاتی جدی با جنبش اتحادیه ای از یکسوی و حزب سازی متعارف سوسیال بورژوائی (تحت لوای دروغین کمونیسم) از سوی دیگر قرار دارد. هر دو نوع تشکل یابی اخیر مولود دوقلوی سوسیال رفرمیسم مسالمت آمیز و میلیتانت در رابطه با جنبش کارگری جهانی هستند. اولی مظهر انصراف و احتراز استراتژیک کارگران از مبارزه علیه سرمایه، اعلام پراتیک و تاریخی تعطیل مبارزه طبقاتی و امضای قبول جاودانگی نظام بردگی مزدی است. دومی راه حل تشکیلاتی بخش هائی از بورژوازی برای جنبش کارگری با هدف سوق دادن و به بند کشیدن این جنبش در راستای تسویه حساب ارتجاعی با سایر ارتجاع بورژوازی، احراز نقش مسلط در ماشین دولتی سرمایه و جایگزینی نوعی از برنامه ریزی کار و تولید سرمایه داری با نوع دیگر آن است. این هر دو تندیس با سازمانیابی شورائی ضد کار مزدی کارگران سر ستیز دارند. اولی سایه هر جنب و جوش شورائی توده های طبقه کارگر را به تیر می بندد و دومی بالعکس به طور معمول با آب و تاب و هیجان از شوراها و جنبش شورائی داد سخن می دهد اما شوراهایش نه ظرف پیکار کارگران علیه سرمایه که کاملاً بالعکس بستر حلق آویزی فاجعه بار جنبش ضد کار مزدی طبقه کار به دار رؤیاهای ارتجاعی استقرار سوسیالیسم بورژوائی یا همان سرمایه داری دولتی تحت قیادت «حزب کمونیست» بخش هائی از بورژوازی است.

۴. جنبش کارگری به همان سیاق که در نهاد و منشأ خود ضد سرمایه داری است، درست به همان سیاق هم شورائی است. هر نوع اعتراض و جنب و جوش و عصیان و اعتصاب و خیزش توده های کارگر تنها در شکل هر چه جمعی تر و متحدتر و گسترده تر آن است که می تواند راه پیروزی را باز کند. نفس نیاز به اتحاد و اتفاق و گسترده پیکار مبین

رویکرد نهادین این جنبش به سازمانیابی شورائی است. مبارزه، اهرم اعمال قدرت است و اعمال قدرت طبقه کارگر یک عمل متعین جمعی است. هر چه شمار کارگران شرکت کننده در یک اعتراض، خیزش و پیکار کمتر باشد احتمال موفقیت آن مبارزه یا اعتصاب به مراتب کمتر خواهد شد. اما حضور هر چه وسیع تر کارگران در مبارزه طبقاتی فقط یک عمل فیزیکی و جسمانی نیست بلکه دقیقاً یک اقدام اجتماعی، طبقاتی، ارگانیکی و متحد فکری پراتیک یا به روایت مارکس حضور پراکسیس او است. این نوع دخالت و حضور کارگران در فرایند جنبش خویش نیازمند حضور تمام نظرات، و حرفها و ابتکارات و خلاقیت ها و اندیشه های آنان نیز هست. سازمانیابی شورائی تنها شکل سازمانیابی طبقه کارگر است که این شروط را در خود جمع می کند و پراتیک می نماید.

۵. هدف اساسی مبارزه طبقاتی توده های کارگر نابودی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم لغو کار مزدی است. تنها شکلی از سازمانیابی جنبش کارگری که ظرفیت حمل چنین مبارزه ای را داراست و یگانه ریل پیکار که جنبش کارگری بر چرخ دندانه های آن از انسجام، آگاهی و قدرت لازم برای ایفای این نقش برخوردار می شود تشکل یابی شورائی ضد کار مزدی است. سوسیالیسم سازمان کار متشکل از کلیه آحاد کارگران و دخالت نافذ، آزاد، خلاق، آگاه و متحد تمامی آنها در برنامه ریزی کار و تولید و زندگی اجتماعی است. لغو کار مزدی بدون تحقق کلیه این شروط ممکن نیست. هر نوع سازمان کار که آخرین رگ و ریشه جدائی آحاد توده های کارگر از روند کار و تولید اجتماعی را به طور کامل محو نسازد قادر به محو سرمایه داری نخواهد بود. سوسیالیسم وحدت کامل تصمیم گیری و اجراء، سیاست گذاری و جریان عادی زندگی و کار و تولید، پایان تام و تمام هر شکل انفصال انسان ها از برنامه ریزی کار، سیاست و حکومت است. در سوسیالیسم همه آحاد انسان ها با حداکثر آزادی و قدرت و آگاهی و دخالتگری و خلاقیت در برنامه ریزی متحد سراسری زندگی خویش حضور دارند. استقرار سوسیالیسم نیازمند جنبشی است که طبقه کارگر را در درون خود برای احراز همه شرائط لازم تحقق این هدف اساسی تاریخی آماده سازد. سازمانیابی شورائی تنها ظرف و بستری است که پاسخگوی واقعی این نیاز است.

۶. برپائی کمونیسم لغو کار مزدی در گرو شکل گیری، بالندگی و سازمانیابی جنبشی است که در کلیه عرصه های حیات اجتماعی علیه استثمار و بی حقوقی و ستم سرمایه و علیه بنیاد وجود سرمایه داری مبارزه کرده باشد. با رفرمیسم و مبارزه برای اصلاحات، با رژیم ستیزی فراطبقاتی، با دموکراسی طلبی کاپیتالیستی و نوع این ها نمی توان پایه های استقرار سوسیالیسم را مستقر ساخت. جنبش کارگری باید در کلیه قلمروهای زندگی اجتماعی انسان ها با سرمایه مبارزه کند و همه این حوزه ها را به میدان تمرکز قوای ضد سرمایه داری، بسط آگاهی ضد کار مزدی، شیوه اعمال قدرت ضد سرمایه، همبستگی و پیوستگی طبقاتی ضد سرمایه داری و مانند اینها توسعه دهد. برای این کار باز هم جنبش شورائی تنها ظرف و معبر و بستری است که می تواند بدان توسل جوید. هیچ شکل متشکل شدن دیگر هیچ سنخیتی با روند تحقق این هدف ها نمی تواند داشته باشد.

۷. سوسیالیسم بورژوائی تشکل شورائی طبقه کارگر را بسان کلیه مسائل دیگر مربوط به مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه از بیخ و بن دچار تحریف ساخته است و گمراه کننده ترین وارونه بافی های سوسیال بورژوائی را از همه سو بر آن بار کرده است. قبل از هر چیز بر بنمایه ضد کار مزدی این نوع سازمانیابی پل بسته است و سنخیت و هم سرشتی آن با مبارزه خودانگیخته ضد سرمایه داری طبقه کارگر و پویه آگاهی، بلوغ، افق یابی، انسجام جوئی و اقتداریابی

جنبش کارگری برای لغو کار مزدی را به طور کامل انکار کرده است. در یک نگاه اجمالی به روایات مختلف چپ از شورا و جنبش شورائی به طور معمول با دو نوع تبیین و تعریف ظاهراً متفاوت اما در واقع همگن از این پدیده مواجه می شویم. اولین روایت به محافل و جریاناتی تعلق دارد که موضوعیت جنبش شورائی در روند عام مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و سرمایه را به طور کامل منکر می گردند. اینان معتقدند که شوراها ارگان های قیام و فقط خاص دوره وقوع انقلاب می باشند. سرچشمه واقعی و تاریخی این روایت از شورا را باید در لا به لای گسلهای ناساز انتظارات، افق ها، تقابل جوئی ها و کل استراتژی بخش هائی از بورژوازی در دوره های قبل از تسلط اقتصادی و سیاسی سرمایه داری در این یا آن جامعه یا کلاً در سطح بین المللی جستجو نمود. این تعبیر از شوراها را کارگری دقیقاً با سندیکالیسم و طرح حزب سازی ارمان سوسیال دموکراسی بسیار ارگانیک و همپیوند است. مفصلبنندی مشترک همه این ها را باید در بطن دورنماها، انتظارات، انتقادات و راهبردهای بخش هائی از بورژوازی در شرائط تاریخی آن روز جستجو نمود. نیروهائی که در درون شرائط امپریالیستی تولید سرمایه داری، در پیوند تنگاتنگ با اردوگاه شوروی و قدرت سیاسی روز جامعه روسیه، برای پروسه انکشاف کاپیتالیستی وسیع ترین بخش دنیای روز نسخه خاص خویش را می پیچند. روایت دومی نیز از شورا در میان طیف چپ وجود دارد. روایتی که صدر و ذیل آن سوای نقد دموکراتیک سندیکالیسم هیچ چیز دیگر نیست. در اینجا شورا علی الظاهر سازمانیابی خاص روزهای قیام نیست اما در عین حال بستر مبارزه ضد سرمایه و ضد کار مزدی توده های کارگر هم نمی باشد. دلیل این امر روشن است. محافل مدعی جانبداری از این نوع شورا سازی چنین ظرفیتی را برای جنبش جاری طبقه کارگر قبول ندارند. این روایت شورا آمیزه ای از رفرمیسم سندیکالیستی، رژیم ستیزی فراطبقاتی و نقد دموکراتیک بوروکراسی اتحادیه ای است.

۸. با اهمیت بیش از پیش ضرورت تدارک تسخیر کارخانه ها و مراکز کار توسط طبقه کارگر، تشکیل شوراها را کارگری از حداکثر مبرمیت و حیاتی بودن برخوردار می شود. بزرگترین اعتصابات بدون سازمانیابی ثابت شورائی از پیش موجود می تواند جامعه عمل پوشد و حتی به پیروزی دست یابد اما تسخیر کارخانه بدون وجود شورای استخواندار توده های کارگر غیر ممکن است. تسخیر کارخانه در همان حال خود مساعدترین و سرشارترین زمینه ها برای برپائی شوراها است. در جریان هر اعتصاب مرادفات توده های کارگر در سطوح مختلف فعالیت و آگاهی و حساسیت به چند و چون مبارزه طبقاتی به طور اتوماتوتیک یک روند و سیاق شورائی اتخاذ می کند. این سیاق شورائی در صورت فقدان پشتوانه کارساز و مؤثر در بطن جنبش کارگری و بدون وجود یک مفصلبنندی محکم فعالین با همزنجیران شناس زیادی برای دوم ندارد و پایان اعتصاب می تواند نقطه پایان این جنب و جوش شورائی باشد. در مورد جنبش تسخیر کارخانه کاملاً بالعکس است. این جنبش تا شکست نخورده است باید در تعرض و تقابل باشد و ادامه حیاتش مادام که بر محور ضد کار مزدی می چرخد، به بلوغ و شکوفائی و توانائی بیشتر سازمانیابی شورائی نیاز دارد.

۹. بنیاد روابط کارگران در شوراها بر اصل دخالت خلاق، نافذ، آزاد و آگاه کلیه توده های کارگر استوار است. اصلی که توسط هیچ اصول و مبانی و معیارهای دیگری قابل مهار و محدود سازی نیست. در اینجا هیچ فردی به جای دیگران تصمیم نمی گیرد و هیچ نوع مناسباتی که متضمن این نیابت و قیمومت باشد برقرار نمی گردد. نمایندگی در شورا از زمین تا آسمان با روایت نمایندگی در احزاب و اتحادیه ها و محافل طیف رفرمیسم چپ تفاوت دارد. انسانها کسانی را به نمایندگی انتخاب نمی کنند تا خود به مجریان تصمیمات آنان و آلت فعل اراده آن ها تبدیل شوند. نمایندگی در بدترین

حالت صرفاً نقش مأموریت را دارد. افرادی با شمار کمتر در صورت اجتناب ناپذیر بودن از سوی شمار وسیع توده همزنجیر و همسرنوشت مأموریت می یابند که حاصل شور و مشورت ها، مباحثات و اتخاذ تصمیم های آنان را با سایر همزنجیران در منطقه جغرافیائی دیگر یا در روابط مشاوره ای دیگر در میان نهند. این افراد در هر لحظه از شبانه روز و هر شرائطی که اقتضاء کند قابل عزلند و برای عزل آنها سوای اراده آزاد جمعی و خلاق و متحد اکثریت توده کارگر هیچ مجوز و ملاک دیگری لازم نیست.

۱۰. شوراها با مشخصات بالا عالی ترین تبلور جنبش متشکل توده های کارگر برای محو سرمایه داری هستند. شورا سازمانی برای یک جنبش یا هدایت آن نیست. بالعکس جنبشی است که سازمان می یابد و در جریان این سازمانیابی کل مختصات جنبش بودن خود را حفظ می کند. تشکل شورائی به این اعتبار رویه متعکس رابطه سرمایه است. در شیوه تولید سرمایه داری همه چیز بر انفصال کارگر از هر نوع دخالت در روند کار و بر سقوط کامل او از مداخله نافذ در سرنوشت تولید و محصول اجتماعی کار و در همین راستا سرنوشت زندگی اجتماعی او حکم می دهد. شورا مسیر خلاف این رابطه را اساس پراتیک کارگران قرار می دهد. بحث مطلقاً این نیست که انسانهای کارگر در درون یک سازمان با اراده آزاد خود و بدون سلسله مراتب تصمیم گیرند و مجری تصمیم یا سیاستگذار و سیاست پذیر و مانند اینها به شور و مشورت می پردازند. بحث اساسی این است که کل فرایند دخالت آزاد و خلاق و متحد همه آحاد در بطن جنبش ضد کار مزدی محقق می گردد. جنبشی که همیشه و در هر کجا و به محض وجود شرائط مناسب، کارخانه را تسخیر می کند. برنامه ریزی کار و تولید را به دست می گیرد و در پروسه این تسخیر و برنامه ریزی و اعمال قدرت علیه سرمایه شورائی عمل می کند. دخالت خلاق و نافذ و آزاد کارگران در محدوده مبارزه برای تحمیل مطالبات بر سرمایه محدود نمی ماند و راه برنامه ریزی کار و تولید را در پیش می گیرد. در این جا اصل انفصال کارگر از پروسه کار را آماج ضربات کوبنده و آگاهانه پیکار خود می گیرد و اساس جدائی انسانها از سرنوشت کار و زندگی را مورد حملات مستقیم عینی و اجتماعی خود می سازد.

۱۱. پروسه تشکیل شوراها رویه متعکس حزب سازی و گروه پردازی و سندیکابافی است. در اینجا اساسنامه و اصول مرامی و مبانی عقیدتی نیست که انسان ها را به دور خود جمع می کند. محور پیوند توده های کارگر در سازمانیابی شورائی، همان مبارزه ضد کار مزدی آنان است. وقتی که آنان در این مسیر پیکار می کنند و زمانی که برای پیشبرد این پیکار سازمان می یابند عملاً به صورت شورائی سازمان می یابند. اساسنامه شورا نه مواد و بندهای تشکیلاتی بلکه پراتیک مشخص و متعین جنبش ضد کار مزدی است.

ناصر پایدار

اوت ۲۰۰۸